

چشم اندازی قلعه های صخره و قمته در روزگار صفویه

احسان اشراقی

در بسیاری از نقاط ایران آثاری از قلعه های قدیمی بچشم میخورد که روزگاری دراز از استحکامات مهم نظامی دولتها و یا حکمرانان محلی محسوب میشده اند. این قلعه ها که در عین حال با مقتضیات اداری و سیاسی وقت ارتباط داشته اند با شرایط خاص جغرافیایی مکان مورد نظر نیز پیوند داشته و نمایشگر اوضاع و احوال و شرایط سیاسی و نظامی زمان بوده اند بسختی میتوان برای این قبیل استحکامات نظامی جنبه های هنری و ظرافت معماری پیدا کرد اما خصیصه نظامی و جغرافیایی آنها بسیار درخور اهمیت است و شاید بتوان آنها را بادزهای فنودالی قرون وسطی مقایسه کرد با این تفاوت که این دژها چون با وضع آب و هوا و مقتضیات طبیعی اروپا پدید آمده اند، مصالح ساختمانی محکمی در آنها بکار رفته و بعضاً پایدار مانده اند اما در ایران چنین نبوده و اگر هم در ساختمان دژها رعایت استحکام فوق العاده آنها میشد پس از آنکه دشمنی بر آنها دست مییافت ویران می کرد تا دیگر مورد استفاده قرار نگیرند.

از قرائن تاریخی چنان بر می آید که نخستین بنیان گذاران دژها در ایران مهاجرین آریایی بوده اند زیرا که در گیرودار جنگ با اقوام بومی برای حفظ و حراست خود و احشام خود در برابر حملات ناگهانی دشمن به ایجاد قلعه هایی می پرداختند و بر فراز آنها همواره آتشی زبانه میکشید و هر گاه که خطر حمله بومیان وجود داشت نگاهبانان آتشی بر حدت آتشی افزوده و اهل قلعه را از حمله قریب الوقوع آگاه می ساختند. در شاهنامه فردوسی از پاره ای دژها، بعنوان رزمگاههای بزرگ یاد شده است. نخستین آبادیها از یک هسته مرکزی که دیوار و برج و بارو و خندق داشت تشکیل میشد که کهن دژ نامیده میشد و شهرهای اولیه نیز توسعه مناطق اطراف همین کهن دژ یا به تازی قهندز بوده است.

در دوره تهاجم اعراب دژهای گران سنگی که بر ستیغ کوهها و یا در مناطق مشرف به پرتگاهها، ساخته شده بود مدتها مقاومت کرد و این قلعه های کوهستانی سالهای دراز در مناطق شمالی و یا مناطق کوهستانی دیگر بصورت مظاهری از استقلال طلبی خود نمایی کردند شاید اگر قلاع مستحکمتر همچون بدو در آذربایجان و یا قلعه الموت دریای کوههای البرز وجود نداشت مقاومت های خرم دینان و اسمعیلیان بدان صورتی که بود شکل نمی گرفت و معلوم نیست اگر در دودمان حسن صباح نفاق و انحطاط رخنه نمی کرد هلاکوخان مغول در گرفتن الموت توفیقی بدست می آورد!

به تقریب میتوان سالهایی را که بین تهاجم عرب تا ظهور صفویه بر تاریخ ایران گذشته

است دوره قرون وسطای ایران دانست. در اروپا یکی از ارکان حفظ و نگهداری رژیمهای فئودالی دژهای مستحکم سینیورها بوده که دسترسی به آنها گاه از عهد سلاطین اروپا نیز ساخته نبود اما روزگاری فرا رسید که بابکار بردن باروت در میدانهای نبرد و اختراع توپ، دیگر حفظ و حراست این استحکامات امر بیحاصلی شد. در ایران بعد از اسلام تا عصر صفویه نیز، ما شاهد مرکزیت قلاع و استحکامات ملوک الطوائف و عجز حکومتهای مرکزی در برابر طغیانهای حکومتهای محلی هستیم که در پناه برج و باروها مخصوصاً در نواحی صعب العبور بحالت خود مختار بحیات خود ادامه میدادند. بدرستی نمیتوان دانست که از چه تاریخ اسلحه آتشین در سپاه ایران بکار افتاده است؛ خلاصه التواریخ قاضی احمد قمی مورخ دوران شاه طهماسب اولین شلیک گلوله تفنگ و توپ را در زمان این پادشاه میدانند^۱ در جای دیگر می بینیم که حمزه میرزا برادر شاه عباس اول در دوران محاصره قلعه تبریز که در دست عثمانیان بوده از توپ استفاده کرده که سازندگان آن ایرانی بوده اند^۲ و پادشاه محمد خدابنده برای تسخیر قلعه اصفهان از دست طرفداران فرهاد بیگ غلام توپ بزرگی تدارک دیده است^۳. با این همه کاربرد اصلی سلاح گرم بمفهوم نظامی آن از عهد شاه عباس اول بتوسط برادران شری آغاز می شود و از همین زمان است که از ارزش و اهمیت قلاع و استحکامات بر اثر رشد تولید و بازرگانی داخلی و خارجی و افزایش جمعیت شهرها و تخریب قلعه ها و مراکز خان خانی کاسته میشود.

تاروزگار شاه عباس بر اساس نوشته های مورخین در گوشه و کنار ایران قلعه هایی بوده است که بعضی از آنها از صلابت و استحکام حیرت انگیزی برخوردار بوده اند و شاهان صفوی برای سرکوبی محصورین این قلعه ها رنجهای فراوانی برده اند. محمود بن هدایت الله نظری صاحب نقاوة الآثار فتح قلعه اصطخر فارس را بدست شاه عباس اول در ردیف معجزات ذکر کرده و آن واقعه را سر آغاز تألیف کتاب خود قرار داده است^۴ شاه عباس در سالهای اول سلطنت خود بیشتر کوشش خود را صرف از میان برداشتن قدرت دفاعی ملوک الطوائف از درون قلاع صعب الوصول کرده است و بغیر از فتح قلعه اصطخر قلعه کرمان و قلاع مازندران و ایبورد و نسا و مرو را ویران کرده در ۱۰۱۰ قلعه اندخود و در ۱۰۱۲ قلاع گنجه و تفلیس و شماخی، و دربند و باکو و ایروان را تسخیر و منهدم نمودند و از استحکامات بین مرز ایران و عثمانی اثری برجای نگذاشته است. اما نام و آوازه قلاعی نظیر قلعه طبرک اصفهان و الموت قزوین و قهقهه آذربایجان و اصطخر فارس و گلخندان البرز بر قسمتی از تاریخ سیاسی و نظامی صفویه سایه انداخته است و در این کوتاه سخن بذکر قلعه قهقهه و اصطخر می پردازد.

قلعه اصطخر فارس که روزگاری شاه اسمعیل و برادرانش علی و ابراهیم و بعدها خان احمد گیلانی مدتی در آن زندانی بودند و از مراکز مهم طغیان علیه شاه عباس اول بود، امروز «در انتهای شمال غربی جلگه مرو دشت فارس قرار گرفته است در این مکان سه کوه منفرد و مجزا از یکدیگر در وسط صحرا بدنبال هم واقع شده اند که نام آنها قلعه شکسته و اشکنوان و استخر است. بر بالای کوه سوم قلعه معروف استخر از طرف عضدالدوله دیلمی ایجاد گردیده استخر بزرگ آب در محل مناسب آن ترتیب داده شده بود و اکنون درخت سرو چندین صدساله در کنار بقایای استخر در میان ویرانه های ابنیه سنگی قلعه پایدار است. برای رفتن بدانجا باید دنباله راه فرعی را که از جانب نقش رستم رو شمال غربی امتداد دارد پیمود پس از گذشتن از آبادیهای سارویه و گرم آباد در کنار قریه کوچکی که بنی یکه نام دارد بسمت چپ متوجه گشته بجانب

۱ - خلاصه التواریخ قاضی احمد قمی نسخه خطی ص ۱۳۸ .

۲ - همان اثر ص ۴۵۰ .

۳ - نقاوة الآثار تألیف محمود بن هدایت الله تصحیح احسان اشراقی ص ۷ .

۴ - همان اثر ص ۱۳۶ .

کوهسار میروند و براهنمایی افرادی از قریه مزبور با راه‌پیمایی تقریباً دوساعت در کوهستان به‌وبرانه‌های این قلعه شگرف می‌رسند.^۵»

شگفتی این قلعه را بروزگار آبادانی آن از لابلای پاره‌ای از نوشته‌های مورخین و جغرافیادانان قدیم بهتر میتوان حس کرد. در تمام این نوشته‌ها ساختمان قلعه به عهد باستان بخصوص بزمان جمشید جم و کیومرث نسبت داده شده است. ابن حوقل جغرافیادان بزرگ قرن چهارم هجری مینویسد: «بیشتر شهرهای فارس دارای قلعه‌های محکم و حصارهایی استوار و بلند است و از این جمله است قلعه‌های اندرون شهرها و قهندزها که در اطرافش دیوارها است و همچنین قلعه‌هایی استوار که در کوهها بطور جداگانه و مشخص در حالی که به پای خود ایستاده ساخته شده است از شهرهای استوار اصطخر است که قلعه‌ای دارد و پیرامون آن باروست» و در محل قلعه اصطخر از قلعه‌ای نام میبرد بنام اشکنوان و مینویسد: «در روستای پائین است و بالای رفتن بدان دشوار است و قلعه‌ای بسیار استوار و چشمه‌ای جاری دارد»^۶ این قلعه اشکنوان را با قلاع اصطخریار و قلعه شکسته سه گنبدان می‌گفتند. لسترنج^۷ به نقل از بلاذری و مقدسی و فارسنامه ابن بلخی و تزهة القلوب حمدالله مستوفی درباره آثار این قلعه مینویسد:

«بر فراز کوه‌های شمال باختری اصطخر سه قلعه بود یکی اصطخریار دیگر قلعه شکسته و سوم قلعه شکنوان این سه قلعه را رویهم سه گنبدان می‌گفتند آب قلعه اولی از دره‌ای عمیق که جلوی آنرا سدی بسته بودند می‌آمد و در این قلعه عضدالدوله دیلمی آب‌انبارهای بزرگ ساخته بود که سقف آن بر فراز بیست ستون قرار داشت و هنگامی که دشمن قلعه را محاصره می‌کرد آب آن آب‌انبارها برای مصرف هزار مرد که درون قلعه بودند بمدت یکسال کفایت مینمود نزدیک آن قلاع بر فراز کوه میدانی بود برای تمرین سپاهیان که آنرا هم عضدالدوله دیلمی ساخته بود»^۸. در فارسنامه ابن بلخی آمده است:

«قلعه اصطخر قلعه‌ایست سخت عظیم و از این جهت آنرا اصطخریار نام نهاده‌اند که یعنی یار اصطخر: هوای آن معتدل است و آب چشمه دارد»^۹. و تزهة القلوب اضافه میکند که هیچ قلعه‌ای از آن قدیمی‌تر نیست و هر استحکامی که جهت قلاع ممکن بوده در آنجا انجام داده‌اند. در قدیم آنرا سه گنبدان خوانده‌اند زیرا قلاع شکسته و شکنوان در حول آنست و بر آن قلعه زمین عمیقی بود که آب باران بر آن رفتی و از یکطرفش بصحرا افتادی عضدالدوله بر آن طرف بندی بست و آن زمین را به ساروج و سنگ و گچ حوضی ساخت که بهفده پایه نردبان در آوردند و بکریاس و قیر و موم و ساروج چنان محکم گردانید که قطعاً آب نمی‌تراوید و چندان آب درو جمع میشود که اگر هزار مرد یکسال از آن بکار برند یک پایه فرو نشیند و آن حوضها را ستونها در میان ساخته‌اند و سقف گردانیده تا از تغییر هوا و آب سالم ماند و قلعه اصطخر قلعه محکم است و بدین سبب آنرا بدین نام خوانند که در استحکام مانند اصطخر است.

آنچه مسلم است این قلعه مستحکم تاروزگار شاه عباس بزرگ اهمیت و عظمت خود را حفظ کرده بود. شاه اسمعیل اول بنیان‌گذار دولت صفوی و برادرانش بفرمان یعقوب بیگ آق قویونلو مدتی در این قلعه زندانی شدند و رستم میرزا آق قویونلو جانشین یعقوب برای مبارزه بادشمنان خود اسمعیل و برادران را از قلعه خارج کرد و همین امر به اسمعیل امکان داد پس از مرگ برادرش علی مریدان پدر را گرد آورده قیام تاریخی خود را بسال ۹۰۶ هجری آغاز کند. خان احمد گیلانی فرمانروای مقتدر گیلان در دوران شاه طهماسب از شخصیت‌های دیگری بود که مدتی بفرمان این پادشاه در اصطخر زندانی شد اما آخرین قربانی این دژ بلند آوازه یعقوب خان ذوالقدر حاکم فارس بود.

یعقوب خان ذوالقدر در هنگام حکومت شاه عباس در خراسان جزء ملازمان وی بود و اعتباری چندان نداشت لکن پس از آنکه شاه عباس بکمک مرشد قلبی‌خان استاجلو قزوین پایتخت صفویه را تصرف کرد و به‌اشاره او یعقوب خان، مهدی قلی خان ذوالقدر حاکم یاغی فارس را

بقتل رسانید، پادشاه صفوی پیاداش این عمل حکومت فارس را به یعقوب سپرد اما یعقوب خان پس از استقرار در شیراز دست به ظلم و تعدی گشود و روزگاری چند با خود سری حکومت راند تا آنکه شاه عباس تصمیم به تنبیه او گرفت خان ذوالقدر که از عقوبت پادشاه صفوی مطلع بود خود را به قلعه اصطخر انداخت و با پشت گرمی به استحکام قلعه و لشکریان و ذخایر خود لوای عصیان برافراخت اما سرانجام پادشاه صفوی با تدبیر و سیاست یعقوب خان را از قلعه بیرون آورده او و همه کسانش را نابود کرد و سپس قلعه اصطخر را با خاک یکسان کرد. مورخین آثرمان فتح این قلعه را جزء کارهای شگفت انگیز دانستند. محمود بن هدایت الله صاحب نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار مینویسد:

«چون خبر این فتح مبین در اطراف و اکناف بلاد ایران زمین منتشر گردید اصحاب خبرت را موجب حیرت گشته وقوع این امر غریب را از مقوله خرق عادت شمرده گوش زمان ندای حیرت فرای «هذا الشئ عجیب» شنید زیرا که قلعه اصطخر در حصانت و رصانت موجب فخر سلاطین عجم بوده و از عهد جمشید که بانی مابنی آن قصر مشید است تا این روزگار هیچیک از پادشاهان ذوی الاقتدار را تصرف در آن دست نداده و کمند تسلط هیچ صاحب شوکتی برکنگره برجی از این حصار رفیع منیع که مشاکل مسماء ذات البروج است نیفتاده»^{۱۰} اسکندریبگ ترکمان نویسنده عالم آرای عباسی مینویسد: «تسخیر قلعه اصطخر که به متانت و استحکام شهره عالم و بنا کرده فریدون و جم است بتهر و غلبه دشوار مینمود»^{۱۱} و قاضی احمد در خلاصة التواریخ آورده است که: «ارباب سیر و تاریخ نوشته اند که قریب پنج هزار سال از بنای آن قلعه گذشته و در هیچ زمانی احدی از سلاطین آن قلعه را ننگرفته اند»^{۱۲}.

شاه عباس چند روز پس از قتل یعقوب خان و تسخیر قلعه اصطخر بتمشای آن قلعه رفت و از فراز آن وقتی به افق اطراف نگریست در ارتفاع قلعه و استحکام آن متحیر ماند و پس از آنکه بیابان آمد فرمان داد قلعه را ویران کنند: «شاه کامیاب امر به تخریب آن قلعه فرموده سنگتراشان نادر و کوهکنان قادر اطراف و جوانب آن قلعه را که سد راه آمد و شد بودکنده درو عمارت و آب انبارهای آنرا بالتمام ویران کردند و مبلغ یک هزار تومان که قبل از آن جهت گرفتاری آن حق ناشناس نذر فرموده بودند تصدق فرمایند تسلیم توفیق آثاری عباس علی سلطان نمودند که به ارباب استحقاق رسانید»^{۱۳} چگونگی تسخیر این قلعه بوسیله شاه عباس خود واقعه ای شنیدنی است و از دریاچه چشم يك واقعه پرداز ببطرف که شغلی نیز در دستگاه حکومت صفوی نداشته است نشان دوران پیشی و سیاست شاه عباس است صاحب نقاوة الآثار مینویسد:

«پادشاه میخواست که آن رمیده معموره فراغت و بدام آمدن آن وحشی معموره خوف و خشیت (یعقوب خان ذوالقدر) از ممکن قوت به حیث فعل آید و طایر زندگی و مرغ حیات و کامرانی آن متمکن حصار سرکشی و آن ساکن قرارگاه ناخوشی را بچنگ عقاب قهر افعی زهر بدتیر هلاک سازد بنا برین در ایام صید و شکار بهر جای و مقامی که رسیدی که ماده شوقی و انتعاش

۵ - اقلیم پارس آقای مصطفوی ص ۴۸ .

۶ - ابن حوقل : صورة الارض ترجمه جعفر شعار ص ۲۹۷ .

۷ - Lestrang

۸ - لسترنج : سرزمینهای خلافت شرقی ص ۲۹۷ .

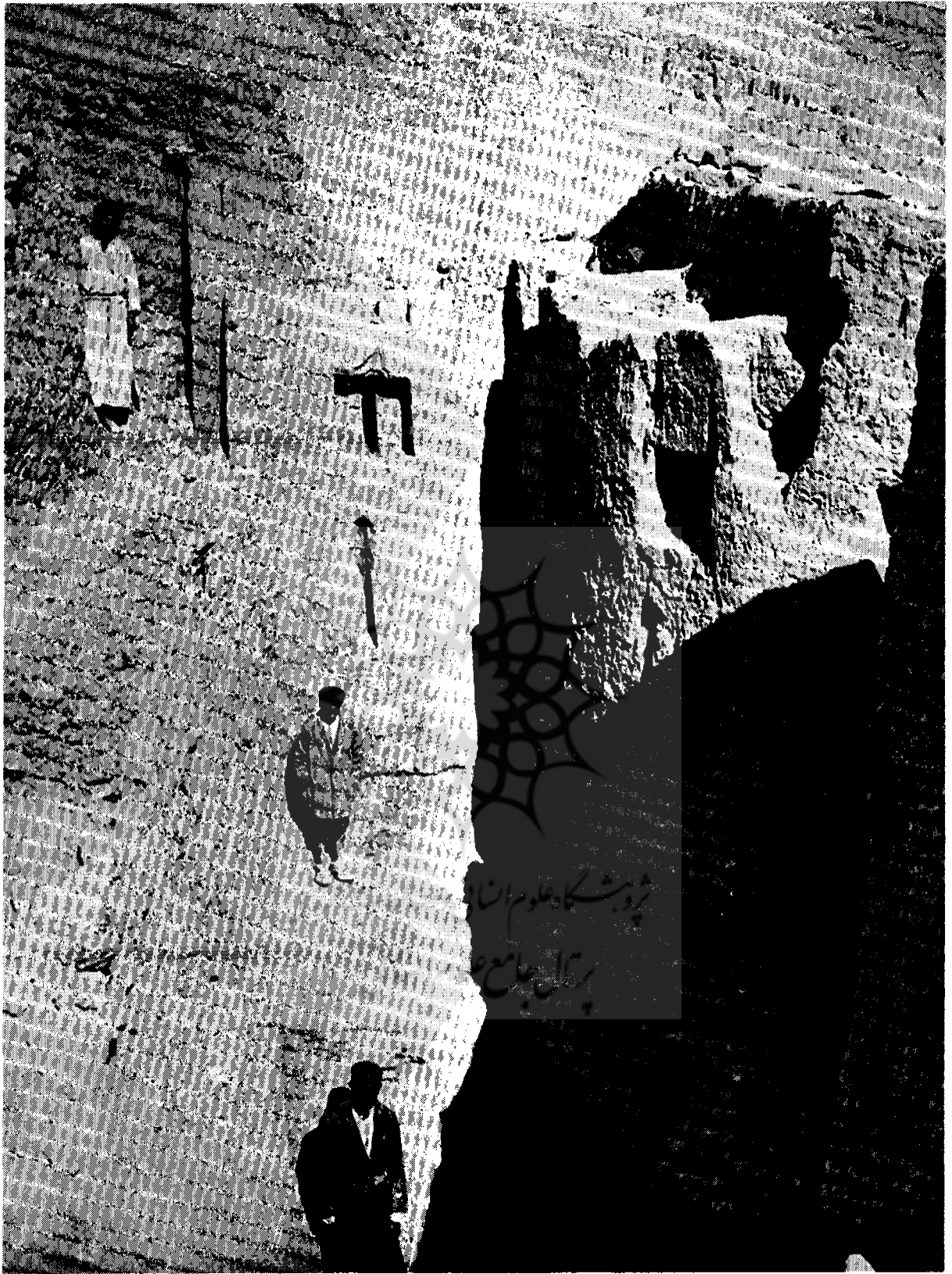
۹ - فارسنامه ابن بلخی ص ۱۲۹ .

۱۰ - نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار تصحیح احسان اشراقی ص ۸ .

۱۱ - عالم آرای عباسی تصحیح ایرج افشار ص ۴۳۵ .

۱۲ - خلاصة التواریخ قاضی احمد قمی ص ۷۷ .

۱۳ - خلاصة التواریخ تصحیح هانس مولر ص ۸۲ .



قلعه اصطخر

طبیعی اتفاق افتادی نواب سلیمان القاب از روی تأسف و تحسر، بر زبان آوردی که آیا یعقوب خان من در این موضع شکاری کرده یا جامی بیاد ما خورده باشد؟ کی باشد که نوعی شود که بایکدیگر در محلهای عشرت اثر جامی بروی هم بکشیم و با اتفاق شکاری بدام آوریم! و این مقدمه را التزام نموده هر جایی و مأوایی که اوضاع و خصوصیات آن مقام بطبع شریفش خوش آمدی آن عبارت را تکرار نمودی و نوعی فرمودی که آن کلمات در میان جمع بسمع خان رسیدی... تا آنکه یکروز یکی از محارم خود را بنزد یعقوب فرستاد و به او پیغام داد که منظور اصلی وی از آمدن آن بوده است که خلاف قول بعضی ازارکان دولت را در مورد عصیان او به ثبوت رساند و چون خود به این امر واقفست بهتر آنست که خان از قلعه فرود آید و شرط مهمان نوازی بجای آورد. پس از چند بار پیغام سرانجام با وساطت تنی چند از محرمان و معتمدان بنیان عهد و میثاق استوار گردید و خان در آن قلعه شکوهمند فکرهای بلند و اندیشه‌های ناسودمند کرده عاقبت از اوضاع و اطوار ناشایست نادم و پشیمان گردیده کمند جاذبه اقبال شاهی و قید سلسله نامتناهی دست و گردن اقتدارش بسته بی اختیارش از آن منزل غرور و استکبار فرود آورد و خری را که شیطان به چندین حيله و مکر و اندیشه بسیار و فکر بر بام برده بود عنانش گرفته و به پائین آورده بدست صاحب سپرد» ۱۴

اما درباره قلعه قهقهه در دوران صفویه سخن بسیار است و نام آن که حادثه ساز سیاسی دوران پرجذری و مدّ اوایل دولت صفویه بوده همواره بارعب و وحشت خاصی در دهانها می گردیده و در گوشها می پیچیده است شاه اسمعیل دوم و القاس میرزا و سام میرزا از جمله شاهزادگان صفوی بودند که سالها بفرمان شاه طهماسب در این قلعه مخوف زندانی شدند و تنها اسمعیل میرزا پس از وفات شاه طهماسب نجات یافت عده‌ای از امرا و بزرگان نظیر خان احمد گیلانی حاکم گیلان و امیرخان ترکمان امیرالامرای آذربایجان و حاکم گرجستان نیز مدتی در این قلعه گرفتار بودند و بعضی به سرنوشت شومی دچار شدند. درباره ساختمان این قلعه و چگونگی ایجاد آن مطلب مهمی در کتابهای گذشته نیامده است و آنچه که بر شهرت این قلعه در روزگار صفویه افزوده این بوده است که شاهان صفوی از آن بعنوان زندانی سیاسی استفاده می کردند. در زمانیکه شاه اسمعیل در تبریز بتخت سلطنت نشست قلعه قهقهه بعلت نزدیکی به پایتخت و استحکام طبیعی مورد توجه قرار گرفت. این قلعه در کوههای قراجه داغ واقع بوده است و آن کوهستانی است در شمال آذربایجان که از یکسو به کوههای قرا باغ و از سوی دیگر بکوههای طالش ختم میشود. در عالم آرای عباسی درباره قلعه قهقهه چنین آمده است:

«قلعه عالی اساس سپهر حماس قهقهه در الکاء یافت از اعمال قراجه داغ بر فراز قله کوهی رفیع آسمان پیوند واقع شده از سنگ يك پارچه که ساکنانش با سکنه فلك الافلاك دمساز و پاسانانش باشب زنده داران فلك ثوابت همرازند. از درگاه قلعه که دامنه آن کوه است تا فراز قلعه راهی است سر بالا تا نیم فرسخ در غایت تنگی که عبور يك سوار از آنجا در نهایت دشواریست که يك نفر تفنگچی مانع خروج کثیر میتواند باشد. در زمان شاه جنت مکان (شاه طهماسب) که چند مرتبه خواندگار (سلطان عثمانی) به آذربایجان آمد و در آن ولایت فترت بود بنا بر استحکام قلعه خز این پادشاهی بآنجا نقل شده بود اسمعیل میرزا و القاس میرزا و سام میرزا نیز با اولاد در آن قلعه محبوس بودند. هیچ پادشاه ذی شوکت کمند همت بر کنگره تسخیر آن حصن حصین بلند ارکان نینداخته و آرزوی گرفتن آن عالی بنیاد در مخيله هیچ يك از سلاطین کشور گیر

۱۴ - نقاوتالانار ص ۳۶۵ .

※ شاه عباس يك چند بصورت ظاهر با یعقوب خان ذوالقدر بمدارا رفتار کرد و پس از چند روز امری را بهانه کرد فرمان داد او را دستگیر و به زنجیر بستند و بدشمنان او اشاره کرد تا بدش را باره پاره ساختند.

صورت نبسته همیشه یکی از امراء معتمد عالی قدر بحراست و کوتوالی آن قیام داشته‌اند.^{۱۵} نخستین شخص از شاهزادگان صفوی که به قلعه قهقهه فرستاده شد اسمعیل میرزا پسر بزرگ شاه طهماسب بود و جرمش این بود که برخلاف میل پدر در شهر هرات که مقر حکمرانی او بود آغاز ظلم و ستم نموده دست باعمال ناشایستی زد و شاه طهماسب نیز او را از حکومت هرات خلع و بحکومت خراسان فرستاد و چون رفتار او در خراسان نیز مورد پسند واقع نشد و پیرا دستگیر و به همراه سوندوک قورچی‌باشی به قلعه قهقهه فرستاده و نوزده سال و ششماه و بیست روز در آن قلعه زندانی شد دومین زندانی از شاهزادگان سام میرزا برادر شاه طهماسب بود که بمناسبت شکست قندهار مورد بی‌مهری پادشاه قرار گرفته نخست به حکومت اردبیل و سپس روانه قلعه قهقهه گردید و چون در آنجا با اسمعیل میرزا در تماس بود و از وی تقاضا کرده بود پس از رسیدن بسطنت مراعات حال او را بکند و شاه طهماسب که این گفتگورا به توطئه‌ای تعبیر کرده بود فرمان داد سام میرزا و فرزندان‌ش را در قلعه کشتند و بعداً انتشار دادند که سقف اطاق سام میرزا بر اثر زلزله فروریخته است.

القاس میرزا برادر دیگر شاه طهماسب نیز مدتی در قلعه قهقهه زندانی بود. وی بعلت پاره‌ای نارضائیها برضد برادر قیام کرد و بسططان عثمانی پناهنده شد و سلطان را بجنگ با ایران تحریک کرد لکن سرانجام گرفتار شد و در قلعه قهقهه محبوس گردید و چندی بعد بفرمان پادشاه او را از فراز قلعه بزیر افکندند.

در سال ۹۷۵ هجری خان احمد گیلانی بر شاه طهماسب عصیان کرد اما سپاه قزلباش گیلان را تسخیر و خان احمد را که به اشکور گریخته بود دستگیر کرد. وی بامر شاه در قهقهه زندانی شد و چندی بعد به قلعه اصطخر انتقال یافت خان احمد که حکمرانی سیاستمدار و شاعری پرمایه بود در قلعه اصطخر برای رهایی خود مرتب به پادشاه صفوی نامه می‌نوشت که از آنجمله این رباعی است که در وصف حال خود سروده است:

از گردش چرخ واژگون می‌گیرم وز جور زمانه بین که چون می‌گویم
باقدر خمیده چون صراحی شب و روز در قهقهه‌ام ولیک خون می‌گیرم

و شاعری درباری در جواب آن شعر رباعی ذیل را برای خان احمد فرستاد:

آنروز که کار تو همه قهقهه بود با رأی تو رأی سلطنت صدمه بود (؟)
امروز درین قهقهه باگریه بساز کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود

و اما حادثه‌سازترین زندانی قهقهه، اسمعیل میرزا پسر شاه طهماسب بود که باوجود تنقّری که شاه طهماسب از او داشت باز به سرنوشت دیگر زندانیان دچار نگردید و مقدر این بود که علی‌رغم همه اوضاع و احوال نامساعد بعد از پدر بر تخت سلطنت بنشیند.

رفتار ناهنجار اسمعیل میرزا در قلعه قهقهه نیز ادامه یافت و پادشاه صفوی ناچار شد در حفظ و حراست قلعه بیشتر کوشا باشد و کوتوالی قلعه را معمولاً به امرایی واگذار می‌کرد که از هر جهت مورد اعتماد او باشند و چون قلعه پیش از یک راه نداشت آن راه را نیز مسدود کردند تا کسی بقلعه نرود و احیاناً محرك شاهزاده که در عین حال ولیعهد نیز بود نشود اما علی‌رغم این محافظت‌ها شاهزاده از فراز دیوارهای قلعه باجمعی از صوفیان صفوی که در کسوت قلندری از عثمانی بیای قلعه آمده بودند تماس می‌گرفت و چند خشت زرین از ذخائر سلطنتی را که در قلعه قهقهه نگاهداری می‌کردند بصوفیان داد در ضمن اعمال ناشایست دیگری نیز از او سرزد که موجب تکدر خاطر شاه طهماسب گردید^{۱۶} و برای اینکه از هر یک از طوایف قزلباش از فرصت استفاده نکند حراست قلعه را بچندین گروه از قزلباش سپرد و خلیفه انصار قراواغلو را که مورد اعتماد او بود بر نگاهبانان ریاست داد و این وضع ادامه داشت تا اینکه در سال ۹۸۴ هجری شاه

طهماسب در قزوین وفات یافت و سرکردگان قزلباش بطرفداری از حیدر میرزا پسر دیگر شاه و یا اسمعیل میرزا بایکدیگر بمبارزه برخاستند و چون هواخواهان اسمعیل میرزا قوی تر بودند حیدر میرزا کشته و سلطنت اسمعیل با یکدیگر متفق شدند و جملگی بطرف قلعه رفته اسمعیل میرزا را از قلعه بیرون آوردند و به قزوین آورده بر تخت سلطنت نشاندند.

آخرین واقعه مهمی که در قلعه قهقهه اتفاق افتاده است طغیان زندانیان قلعه قهقهه در سال ۱۰۱۹ در دوران سلطنت شاه عباس اول است. درین سال عده‌ای از عثمانیان که در جنگهای ایران و عثمانی اسیر شده و در قلعه قهقهه محبوس بودند دست بشورش زده کوتوال قلعه مظفر بیگ قراوغلو را کشته اسلحه و تفنگ موجود در قلعه را بدست آورده درهای قلعه را بستند و تادوماه در برابر سپاه شاهی مقاومت کردند اما سرانجام شاه عباس قلعه را تسخیر و محصوران را از میان برداشت.

۱۵ - عالم‌آرای عباسی تصحیح ایرج افشار ص ۸۱۹ .

۱۶ - چون علمای عراق به شاه گفته بودند که زر مسکوک چون در خزینه مجموع می‌گردد بر آن زکوة لازم است بحکم شاه زرها و نقره‌ها را شکسته خشت‌وار ساختند و به قلعه‌ها نقل کردند از آنجمله در قهقهه نیز خشتی چند زرین و سیمین بود در این سال که نهصد و هفتاد و هفت بود اسمعیل میرزا از آن خشت‌ها بصوفیان رومی که در زیر قلعه قهقهه بودند داد که آنها را به اردبیل برده نقد کرده بعضی مصارف میرسایندند خزیندار قلعه بر فوت خشتها اطلاع یافته بملازمان حبیب‌بیگ (کوتوال قلعه) گمان برده و بالاخره به تحقیق پیوست که خشتها را گماشتگان شاهزاده برده‌اند و بحکم او به قلندران داده‌اند و حبیب‌بیگ در این باب بشاه شکایت کرده و شاهزاده از او برنجید و از اتفاقات شاهزاده اسمعیل را بازن یکی از ملازمان حبیب‌بیگ سری بود و در هنگام شب بخانه وی میرفت شی آن مرد خیردار شد به حبیب‌بیگ خیرداد که اینک اسمعیل میرزا در خانه من است. گرت نیست باور بیا و ببین. حبیب‌بیگ بخانه او درآمد که شاهزاده را منع کند در آن ظلمت لیل و خانه تاریک شاهزاده با حبیب‌بیگ درآویخته و بر حسب اتفاق مشت بردهان شاهزاده آمد و دو دندان پیشین او خلع و قلع گردیده بیفتاد و میرزا دندان طمع از آن صید کنده خشمگین بدر رفت حبیب‌بیگ استاجلو حقیقت سرق خشت و تفصیل آن واقعه زشت را در ضمن عریضه بمحرمان دربار پادشاهی مشهود گردانید شاه تهماسب از استماع این اخبار بغایت آزرده گشت و زین‌العابدین کاشانی را به تفحص و تحقیق این امورات روانه قلعه قهقهه فرمود لهذا در میان اویماق استاجلو که صاحب منصبان دربار شهریار بودند با اسمعیل میرزا کدورت و خلاف و نفاق آشکار شد. حسین‌بیگ یوزباشی استاجلو که مقرب حضرت سلطان ایران و سلطان مصطفی میرزا پسر ارشد و عزیز شاه تهماسب که بعد از رفتن معصوم‌بیگ بمکه او وکیل و نایب شاه بود مقدمات اخلاص کیشی و آشنایی بظهور آورده بواسطه سلطان مصطفی میرزا که بحسب سال با سلطان حیدر قریب‌الانس و قریب‌المهد بود سلسله دوستی او استحکام پذیرفت و حسین‌بیگ دانست که اگر اسمعیل میرزا بولایت عهد و سلطنت رسد با استاجلو خصمی خواهد نمود بمنفق کردن امرای شاهی و اویماقات با سلطان حیدر میرزا کوشیده نخست اویماق سلسله جلیله قاجار به را که در تمام الوس قزلباش بشجاعت و دلیری و بسیاری طایفه ممتاز بود با خود متفق گردانیده و جمعی که بتحقیق حال اسمعیل میرزا به قلعه قهقهه رفته بودند باز آمدند و صورت حال عرضه داشتند معلوم شد که اسمعیل میرزا خلاف کرده مزید رنجش خاطر پادشاهی شد ولیکن حبیب‌اله بیگ حارس او نیز که خلاف ادب کرده بود بامیر اصلاخ افشار تبدیل یافت پنجاه کس از قورچیان افشار که با استاجلو مخاصمه داشتند بمحافظت قلعه روانه شدند اما اعتماد بربک طایفه نفرمودند و قلعه را به خلیفه انصار قراوغلو که با استاجلو موافقتی داشت سپردند خلیفه انصار که با تمام اویماق خود در آن صحرا نشین بودند بحکم شاه بیای قلعه آمدند چنانکه قریب به ده هزار خانه قراوغلی قلعه را در میان گرفتند و خاطر پادشاه بواسطه حافظ و حارس افشار از ذات اسمعیل میرزا و بواسطه خلیفه از محافظه و فرار اسمعیل میرزا از قلعه مذکور اطمینان یافت و در میان الوس قزلباش خلاف افتاد جمعی اسمعیل میرزا و جمعی سلطان حیدر میرزایی شدند. (روضه‌الصفا میرخواند ص ۱۳۷ ۱۳۸ و ۱۳۹).